

شالی

# باران ترانه‌ها مان را خواهد شست!

مجموعه شعر

ی.ک.شالی  
باران ترانه‌ها مان را خواهد شست!  
تاریخ انتشار: بهار 1379

\*

رود،  
کف دستی آب  
و نسیم خنگی در جان،  
طول و عرض زیستن این بود!  
باری، زیستن این بود!

\*

صبر سبز رُستن  
از حوصله‌ی باغ گذشت،  
چه هوایی؟!  
چه هوایی؟!  
پریشانی می افشانند!

\*

دیدم  
دویدم، دویدم  
به مقصد چو رسیدم  
دیدم، ندیدم.

\*

دستی  
به سوی تو دارم  
دستی

به سوی آینه  
شاید که برگیرم غبار از این همه.  
\*

شب  
در دوردست شب نیز  
خانه‌ام پیدا نیست؛  
نگاه کن!  
ستارگانم قهرند  
و زمینم از تمسخر ریشه می رود!

آه...  
اینجا استوای کدام سیاره است  
آبی؟!  
استوای کدام سیاره است  
که چنین سهل نامم نیز از یادم رفت؟

\*  
علف!  
علف!  
عطر علف وقتی که در ذهن می پیچد  
گاوهای گرسنه ماغ می کشند؛  
داس را  
اینک چه سوداییست  
ای دوست  
داس را؟!!

\*  
مگر چه بود  
آن آتش مقدس  
مگر چه بود  
که چنین ویرانم؟!!

\*

کجا برد؟  
کجا برد، برگ حضور مرا  
باد  
کجا برد؟

\*

بالا می رود  
گنجشک شوق  
بر شاخسار بید بالا می رود  
سر بزیر  
اما  
چه شاخسارانی!

\*

سائلم  
بی عصا  
مثقالی صافی و قدری صفا می جویم؛  
و...ق، سگان شما چه تندخویند!

\*

نسیم!  
نسیم‌های هوشیار!  
شما که از پچ‌پچ گنجشیکانم خبردارید  
مباد از رقص برگ و سر ما  
با گوش‌های گنگ سخن رانید  
باران  
ترانه‌هامان را  
خواهد شست!

\*

رنگ

نه،

عطر آن نگاه را هنوز به خاطر دارم.

\*

چه بارانی!

اینگونه گر بیارم

دریا خواهم شد!

\*

آبی

قرمز

زرد؛

تثلیث مقدّس!

تثلیث مقدّس!!

\*

شب شده بود

شب شده بود که ناگهان حس کردم

تمام روز را

با فانوس

در بیشه‌های خاطر

به جستجوی تو می‌گردم.

5

به جستجوی تو می گردم.

\*

خاک  
به خاک وقتی می اندیشی  
علف از دستهایت می روید  
و لبانت  
وسوسه‌های داس را زمزمه می کند.

\*

دورم  
دورم، ترا و این رابطه را  
تا انزوا  
دورم.

\*

دیروز  
تو  
امروز  
من  
فردا  
یعنی  
دیگری.

\*

مسافران!  
مسافران، اشک‌هایم را  
برای جوباران سرزمین من  
آیا  
به سوغات می برید؟

\*

درخت!  
درخت!  
چه شاخه‌ها که من نشکستم!  
چه شاخه‌ها که من نشکستم!!

\*

کجا شد؟  
کجا شد، فانوس خیالم کجا شد؟  
هی... اشک‌های من!

\*

تو نمایی  
من نمانم  
این نظم ناخجسته خود نیز نخواهد ماند!

\*

مبتلا شده‌ام!  
مبتلا شده‌ام!!  
به  
تو  
نه

به دروغ زیست  
مبتلای شده‌ام!  
\*

دختر دریا  
در یادم  
با ریحانی خشکید؛  
خاطره‌اش معطر است!  
خاطره‌اش معطر است!!

\*  
دریایی‌ام  
دیگر به اشک خوگرفته‌ام.

\*  
شب‌نم به روی برگ می نشیند  
نگاه تو  
بر نگاهم  
وه... چه شفاف‌ی تو!  
وه... چه شفافم!

\*  
نه  
هیچ بارانی  
انگار  
عطر آن خاطره را نخواهد شست!

\*  
نگاه می‌کنم  
در آسمان به ستارگان نگاه می‌کنم

چشمان تو  
چه روشن بود!  
\*

شهر جادو شده است  
منگ از کوچه بر می گردم  
دختر شعر!  
دختر شعر، گیسوانت از چه نپافم؟!

\*  
نگاه کن!  
تا می توانی به آفتاب نگاه کن!  
شاید که روشنی ام دریابی.

\*  
آبی است  
آبی است آسمان آرزوهایم!

\*  
بر گرده علف دارم  
در دیده نگاه تو  
سبزم، می رویم  
من از مزرعه می آیم!

\*  
«...چه کوچکم!  
... چه حقیرم!»  
با چنار همسایه می گفتم؛  
شاخه ها خندیدند  
\_ گنجشکان هم!  
برگی به رقص آمد  
سبز!

سبز!

سبز!

\*

تا بیقراری خورشید  
به یکی لبخند  
مانده است؛  
باید به یاری گندمزاران رفت!

\*

ماری  
حواسم را برد  
داسم  
در مرز علف گم شد  
محصول را  
چه کسی درو خواهد کرد؟!

\*

سبب تو نبودی  
سبب بی‌سببی بود  
حسی  
و دستی  
و سیبی کال!

\*

تا سفره‌ی دوست  
صمیمیت سرخ‌سیبی راهست  
سبدم!  
سییم!  
سیب‌هایم!!

\*

باران  
شکوفه باران  
یاد خیس آن روزگاران!

\*

... و ماه  
ماه مکدر با تو از سرّ ماسه و آوای کاروان می گوید  
که می رود و نمی داند  
سراب است هر آنچه که مقصدش می نامند.  
بانوی بی تاب شبهای شن!  
بستر  
این بستر مضطرب نزدیک  
سردی نگاه کدام معشوق است؟

\*

دنیا را  
چگونه بنگرم  
ای دوست  
دنیا را  
تا شرم این شکوفه که می خندد  
گرم  
زخمی نشود از نگاه خورشید؟

\*

چنین تاریک که تویی  
تا تنهایی  
می دوم

بگذار روشن باشم!

\*

چه غروب رقت‌انگیز است  
در پشت شانه‌های تو  
چه غروب رقت‌انگیز است!  
این تیره کیست  
که با تو  
می آید

ای دوست  
این تیره کیست؟!

\*

فراز و فرود امواج خزر  
هر دم از دور می خوانند  
تا کجا  
تا چند  
پایدار می مانم؟

\*

به روی پل  
برهنه می پویم؛  
بامرها و بسترها چه بیهوده بناگشته‌اند!

\*

صبح می شود  
می دانم

من همچنان ویران می مانم.

\*

عصایم!  
عصایم!!  
بین که چه سخت استخوان بر اعصاب زمین می سایم!

\*

بر سقف این ناجاودان سرای چقدر بیاویزم؟  
در این سیاره  
با غربت و شقاوتش  
چند بستیزم؟  
زمین کجاست؟  
ریشه‌هایم کو؟

\*

از خوبستن گریختم  
رها نشدم.  
تا آتش پا به پاشان دویدم  
رها نشدم.  
به تو رسیدم  
در کهکشان تو پناه جستم  
رها نبودی، رها نشدم.  
شرمگین شدم به شکل‌شان  
آتش گره زدم، آب دوختم، مگر رها شوم  
رها نبودند، رها نشدم.  
رها نشدم.

\*

درخت تو ارتفاع ندارد

این داس بدست کیست  
کز پیشرو می آید؟  
\*

می ساینند  
سنگ را با سنگ  
حرف را با حرف  
می ساینند.  
رفته‌اند  
می آیند  
با نسیم و سبزه اما قصدی مانا نشان نیست.

\*

بروم، بمام؟!  
بگردم، بگردانم؟!  
دروکنم، بنشانم؟!  
فردا، دیروز، امروز؟!  
زیستن را بیش بهانه‌ای باید بود!  
بهانه‌ای  
باید  
بود!

\*

جویبار  
جویباری که تنم را می شست  
و صافی کودکانه‌ام می بخشید  
در دوردستهای خاطرم خشکید  
خشکید  
صافی کودکانه‌ام خشکید!

\*  
باد  
بادبادک‌ها مان را برد  
تو  
و  
من  
دور دست را  
به عبث چندان پاییدیم  
که نفهمیدم  
کودکی‌ها مان کی بگذشت.

\*  
نه،  
ما کبوترها مان  
دیگر به پرواز در نخواهند آمد!

\*  
گفتند:  
«برویم!»  
برویم، رهایی را اینک انجامی دگر!  
رفتن را  
چندان پای فشردم  
باری  
رفتن را  
که رهاییم از یاد رفت!

\*  
این بستر بیقرار  
عطر کدام رؤیاست  
که یاسی مژمن به روی بالشت لاف می زند  
و لحاف تکرار

بودنی کاهل را شعر می شود؟!

\*

می روم؛  
با هر که رفت

می روم!

می آیم؛  
با هر که آمد

می آیم!

نپرس، نپرس از خستگی‌هایم!  
تا زندگی چند فرسخ راهست؟

\*

چه سَرّی بنهفته است  
در آواز این امواج  
چه سَرّی بنهفته است  
که آب

تا بی‌نهایت می پاید

و دریا

همچنان دریاست!

\*

سپید!

سپید، دوباره برفی باید  
بام رؤیاهایت!

\*

صبحگاهان  
گنجشکانم می خوانند:  
«چیدند!»

چیدند!  
گل رؤیاهایت را چیدند!!»  
\*

دوردست یعنی رنگ شوق چشمان تو  
\_آشنایی  
\_آشتی  
\_روشنی

همیشه در دوردستم!  
همیشه در دوردستم!!  
\_اگرچه بی منی.

\*

دیشبم  
بر پشت پنجره  
باز  
پرنده‌ای پرپر زد؛  
وا...ی من ویرانم!  
ویرانم!  
ویران!!

\*

باران بند آمده است  
\_اشکهای من نیز!  
بستر خشکی می بایدم  
خدای را!  
خانه‌ام پیدا نیست.  
خانه‌ام...

\*

بیداد می کند!  
بیداد می کند!!  
در پشت پنجره  
باد

بیداد می کند!

تیشه‌ای باید برگیرم.  
\*

نمی رود!

نمی رود، آن سبز صبور

از یادم نمی رود!

بی صبرم و خشک و بنشته در گفتگو

با سبزه‌هایم؛

سبزه‌هایم!

\*

خدایا

خدایا، خوشه خوشه لبخند شالیزار را

چگونه از خاطر برم؟

\*

نسیم

و عطر خرمن

و رقص خوشه‌ها!

هی...!

محصول امسال مبارک باد!

\*

بندم

یا بندم

چمدانم را

چه تفاوت دارد؟

قطارم در راهست.

\*

زیستن  
در پس اینهمه فاصله  
بی هیچ امید به یکی دیدار  
آه...  
حضور تو در ذهنم چه بارانیست  
ای یار!

\*

خطا بود  
خطا بود اگر نمی رفتم  
رفتم و خطاکار گشتم  
خدای را  
درستکاریم می بایست!

\*

با سبب راستان  
با دستهای پاکیزه‌شان  
چندان دروغ کاشته‌اند  
کاینک حتی زمین نیز تباهی می زاید.

\*

ابر نیست  
آهست که ترا پوشانده است  
خورشید  
لبخند از کی سراغ گیرم؟

\*

با هر نظر به گل  
در من یکی جویا می شود:  
«شما  
شما... آیا رؤیاهایم را ندیده‌اید؟»

\*

غروب بود  
به آفتاب اشاره کرد و گفت:  
«...می آیم!»  
لختی گذشت از آفتاب  
غروب را اگر بشمارم  
...چنین است که آفتاب می پایم  
آفتاب می پایم!

\*

شکستم!  
شکستم!!  
شوق را دیشب در آینه‌ها شکستم  
چندانکه روحم خراش برداشت  
و خدایم  
به خطا خندید.

\*

کدام شکوفه، کدام بهار؟!  
من به لبخند خورشید بر تمام تاک نه  
بر خوشه‌ای انگور نیز خشنودم  
نگاه کنید!

نگاه کنید، در باغ خشک نگاهتان  
چه کودکانه می خندم!  
\*

من مرا  
مدام  
از نهایتی به نهایتی موهوم می برند.  
تکرار هر چه می شوم  
باز بس بیشتر از پیش ترم تنه‌ایم.

\*  
چه می شد؟!  
چه می شد؟!  
دل من و تو گر یگانه می شد  
چه می شد?!

\*  
یک خوشه  
دو خوشه  
خوشه‌ها خوشه شوق  
برای دستی که صبرش را باد برد!  
سبد کجاست؟!  
سبد؟!  
\*

\*  
حادثه بود  
حادثه بود لبخند شیرین تو

وقتی که حس هزار سبزه رُست  
در چمنزار دلم.  
\*

برو!  
برو، دستت گل و دلت همیشه شادا!  
چشم من و هزار خورشید  
همراه تو باد!

\*  
مژه بر هم می نهم  
و می بینم  
لحظه‌ها را سراسر از عشق تو سرشارم.  
چه کسی می گوید تنهایم؟

\*  
خورشید  
اگر بخواهد  
زمین  
اگر بماند  
ما از رستن سرشار می شویم.

\*  
آه...  
آغاز نیست  
انتهاست

وقتی که تو از من آغاز می کنی!

\*

از شوق تو گر سخن ساز کنم  
خدایم

پیاله

بر

پیاله

خواهد زد!

\*

دیشب

در جنگل

پیشرویم بود

درخت باور من!

درخت باور من!!

\*

تو

و

من

کومه و کودکی و دوستی هامان

مزرعه

و صحرا

و علف

جرگه‌ی اسب هامان!

اسب هامان!!

\*

از ابرم عبور می داد

به بادم می سپرد

و زمین زیر پایم را هموار می ساخت

اسب کودکی من!

اسب چوبی من!!

\*

چرا  
چگونه  
کی  
آسمان آبی کودکی ام ابری شد؟!

\*

همه شوق بودیم  
همه کلام  
در هر نگاه  
لبخند تو  
اینک  
کجاست  
زیبا؟!  
کجا?!

\*

با رود چه پیوندم بود  
با باغ چه آنسی  
و با بهار نارنج چه خوابی!  
نفرین تان... صخره‌ها!  
سالها!  
فاصله‌ها!

\*

پشت سرم  
تویی  
و حس داغ سبزگشتن؛  
سر بر نمی گردانم

من در میان باد خانه دارم!  
در میان باد!!  
\*

تو  
تا  
ویرانی  
چقدر فاصله داری ای دوست؟  
نگاه کن  
من آینه برگرفته‌ام!

\*  
جنگل گواهیست  
در این سخت خشکسال با هر درخت ما خشکیدیم  
و شاخه‌ها مان یک به یک از تن‌ها مان گسست.  
جنگل گواهیست  
\_خاک نیز!\_  
که ریشه‌ها مان  
همچنان  
در اعماق  
جاریست.

\*  
صبح کی شد؟  
خورشید در کدام چشمه روی می شوید؟  
ماه کجا مقراض روحم را می ساید؟  
وای... شب و روزم از یاد رفت!

\*

خواب می بینم  
ترا  
و دریا  
و موج را  
خواب می بینم.  
کاش بیداری نبود!

\*

مادرم در مزرعه است  
خواهرم از خوشه‌ها  
برای خورشید  
تاج می بافد  
در قریه غوغاست  
باید برگردم!  
باید برگردم!!

\*

بوی پونه همه‌جا پیچیده است  
جیرجیرکها می خوانند  
گاوها را به چرا باید برد!

\*

نان نگوا!  
اشکم در چشم حلقه خواهد بست  
حسرت و عطرش از کودکی می آید.

\*

بهار پشت پنجره‌ام می شکفت  
بهتر که بگریزم  
وای... من هنوز در پاییزم!  
...پاییزم!

\*

چنین که من  
با تیرگی در عناد زیسته‌ام  
دریچه گر بگشایم  
رسوا خواهم شد؛  
از آینه سپری بایدم ساخت!

\*

لب فروبسته‌ام  
زیر خاکستر سکوت  
خاموشم.  
به یادم منشین  
آتش خواهم شد!

\*

شیپور شاخی میراب  
شیپور شاخی میراب و آهنگ ایلجار  
بیل و داسم کو؟

هوس رفتن به جویبارانم در سر است.

\*

وق... چه حقیرانه است  
همیشه نقشه در سر پروری  
که ناز این و مهر آن چگونه به چنگ آوری!

\*

بیداد می کند!  
بیداد می کند!  
در پشت پنجره  
باد  
بیداد می کند!  
تیشه‌ای باید برگیرم.

\*

شب سیاه نیست  
سیاه گویی منم  
که در آوارگی پیر می شوم.

\*

تو چه می دانی  
چه می دانی  
که چه درد دارد غم دیدارت؟  
به خوابم نیا!

رهايم كن!

\*

جاى درنگ نيست  
خواهم رفت  
سرنوشت ترا درتشويشم  
با خود چه غريبانه خواهى زيست  
انسان بينواى من!  
انسان تنهاى من!